

چراغ‌واره‌ای

پیشکش به یک سوگواری

دکتر فرهاد ناظرزاده کرمانی

استاد دانشکده نمایش و موسیقی پردیس هنرهای زیبا - دانشگاه تهران

یادآوری:

۱۶ شهریور ۱۳۸۷ گروهی از همکلاسی‌ها، همکاران و دوستان زنده‌یاد رامین سلیمانپور در تالار مولوی دانشگاه تهران محفلی برپا کردند و درباره آن هنرمند از دست‌رفته سخنانی بیان کرد. این مراسم با سخنرانی دکتر فرهاد ناظرزاده کرمانی و سپس استاد خسرو خورشیدی آغاز شد. و به دنبال آن برنامه‌های دیگر آنچه می‌خوانید متن سخنرانی دکتر فرهاد ناظرزاده کرمانی است.

با سلام به حضاران این مجلس که بسیاری از آنان از همکاران گرمی‌ام هستند، و از فرزندان معنوی‌ام، باید نخست از برگزارکنندگان سخت‌کوش آن، سپاسگزاری کنم. از من خواسته شده به مناسبت مرگ نابهنگام یکی از دانشجویانم، آقای رامین سلیمان پور چند جمله‌ای سخن بگویم. خدایش بیامرزد که در ۳۹ سالگی ناتمام، تمام شد. همه دروغ من، و ما، بیشتر از همین ناتمام، تمام شدن عمر او بوده است.

برای من که نه چندان پیش، مادر و دایه‌ام را از دست داده‌ام، موضوع مرگ تا حدود بسیاری، به صورت مرگ موضوع درآمده است. چون درباره این موضوع، مرگ، آن قدر فکر کرده‌ام که دیگر موضوعش منتفی شده! در هیچ سرزمینی نه بهار جاویدان است، و نه زندگی بی‌مرگ، و یا شادی، بی‌غم. و شاید بتوان گفت که زندگی از آغوش مرگ می‌روید، و مرگ در آغوش زندگی می‌بالد آدم‌ها در جشن‌های

تولدشان، به شمار سال‌های زندگی، شمع‌هایی را که نماد زندگی‌شان هستند و می‌کشند - آن هم با نفس خودشان! و این آیین همیشه مرا به فکر برده است...؟! شاید طبیعی باشد هر کس مرگ را یک طور ببیند، من همیشه در کابوس‌های خصوصی اما نه چندان محرمانه‌ام، مرگ را جوخه‌ای از سپاه یاجوج و ماجوج دیده‌ام که ناگهان در جایی که هیچ فریادرسی نیست آدم را در نیم‌تاریکی غافلگیر و منتر می‌کنند. و با ترشروی و به زبان مغولی دشنام می‌دهند، آنگاه بی‌مهابا به من شلیک می‌کنند!

لیکن این یک مرگ کابوسی است؛ مرگ به باور و ایمان رویدادی ژرف و غریب، اما ساده است. با فلسفه و زیباشناسی ویژه خود نگاه کنید دوستان عزیز که به یاد مرگ مفاجات رامین سلیمان پور در تالار مولوی گرد آمده‌اید! مگر نه اینکه به انسان چیزی به نام جان به عاریت یا به اجاره داده شده تا در کالبدی که آن هم عاریتی و اجاره‌ای است، مدتی به سر برد؟ مگر نه اینکه به زودی این مدت نامشخص به سر می‌رسد و کالبد از کار می‌افتد و انسان باید جان عاریتی خود را - که با آن انس گرفته و برایش خیلی عزیز شده - به آن - رفیق اعلی، باز پس می‌دهد؟! پس آنچه ما زندگی می‌خوانیم، عقدی است موقت، و جان امانتی است که موقتاً به ما واگذار شده، نکته؛ همین جاست که این واگذاری، همیشگی نیست: جان، عاریه‌ای است که باید باز پس داده شود. و مرگ، همان بزنگاهی است که باید جان به‌جان آفرین و خداوندگار آن، تسلیم شود. مگر نه اینکه شاعر افلاکی ما حافظ شیرازی هم درباره مرگ به همین نتیجه رسیده و سروده است:

«این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم»

و رامین سلیمان پور نیز، مانند همه مردگان جهان، جان عاریت را به رفیق اعلی باز پس داد. و ما نیز، زودآزود چنین خواهیم کرد.

لیکن افسوس‌گویی ما بیشتر از جای دیگری است. دریغ ما از مرگ رامین سلیمان پور بیشتر از اینجاست که او ناتمام، تمام شد!...

باری، من در چند درس دانشگاهی معلم رامین سلیمان پور



بودم. و همچنین طراحی صحنه نمایش دو نمایشنامه، نی لیک و بیهمن، به کارگردانی مشترک آقایان فرهاد مهندس پور و امیر دژاکام، و نیز، نمایشنامه، کنارشیر/تش نشانی، به کارگردانی خودم، به وسیله رامین سلیمان پور انجام شده بود. افزون بر این‌ها، او تا حدود پایان دهه ۱۳۷۰ - البته با ضریه‌نگی فرو کاهنده - گاهی به من زنگ می‌زد، و یا به من برمی‌خورد و یا به دیدن من می‌آمد. و من همیشه استعداد فراوان او را در کار طراحی صحنه تئاتر می‌ستودم، و او را به ادامه تحصیل در کشورهای خارجی، و بازگشت به ایران و ادامه سنتی که به ویژه «استاد خسرو خورشیدی از پایه‌گذاران عمده‌اش بود، تشویق می‌کردم، زیرا به تخمین من، رامین سلیمان پور فردی باهوش، نکته‌سنج، مبتکر و دقیق بود. شور و حال و روحیه‌ای شاد و مثبت داشت. به آموزشگری و پژوهشگری نیز، علاقه‌مند بود و البته همیشه پراستعداد. او از بیشتر شرایط و استعدادها، لازم، برای رسیدن به جایگاهی والا در تئاتر دانشگاهی برخوردار بود. و اگر او به آن راهی می‌رفت که من آرزو داشتم بروم - و در هر فرصت این راه را به او بیشتر می‌شناساندم - اگر رامین سلیمان پور تا پایان این راه می‌رفت و به چراغی فراسوی تئاتر ایران تبدیل می‌شد، چه برکتها که به بار می‌آمد! هم دانشجویان فراوانی را آموزش و پرورش می‌داد، و هم کتاب‌های خوبی در زمینه طراحی صحنه تئاتر می‌نوشت... و چه صحنه‌آراییهای ارزنده‌ای برای نمایش‌های گوناگون می‌آفرید!

دریفا که آن گونه نشد که می‌بایست... به راستی چرا او به جایگاهی نرسید که به باور من لیاقتش را داشت؟ من از دوستان نزدیک او می‌خواهم که با زبانی ساده اما فریخته بازدارنده‌ها، دام‌ها، دشواری‌ها و تنگناهای پیشرفت و شکوفایی زندگی و هنر او را بیان کنند، و هر آنچه را که علت و سبب این گسست، ناتمامی و خام‌سوخنگی شده است آشکار کنند. و انجام دادن این کار به ویژه از خانم آناهیتا اقبال‌نژاد که سال‌ها همسر او بوده است، شاید بهتر بر می‌آید.

با این همه زندگی کوتاه هنری رامین سلیمان پور دست‌اوردهای بسیار نیز، داشت؛ و این جلسه، بخشی به پاس‌داشت همان دست‌اوردها تشکیل شده است؛ و باید از همه آنانی که در پدید آمدن این یاد - محفل او کوشیده‌اند، سپاسگزاری کرد... همین چند ماه پیش بود، گمان می‌کنم در ماه خرداد ۱۳۸۷، که باز دو بار به او برخوردیم، یک بار در گروه نمایشی دانشکده نمایش و موسیقی دانشگاه تهران، و یک بار هم در نزدیک در ورودی دانشگاه آزاد اسلامی - دانشکده هنر و معماری. و باز از دیدن هم خوشحال شدیم. سال‌ها بود

او را ندیده بودم، به نظرم آمد قیافه و رفتارش کم و بیش عوض شده بود. ما کمتر متوجه دگرگونی‌های جسمی و روحی خود - به سبب گذشت زمان - می‌شویم اما این دگرگونی‌ها را در دیگران زودتر و آسان‌تر تشخیص می‌دهیم. باری، رامین سلیمان پور یا توی سن گذاشته بود و رنجور هم به نظر می‌رسید، شاید از یک جور بیماری؟ نمی‌دانم! ...؟ به هر حال، هر وقت با هم حرف می‌زدیم، حرفمان گل می‌انداخت. این بار او از چند طرح و پروژه خانه‌سازی و این حرف‌ها - در مسقط الراسش، گیلان - حرف زد؛ و از این که در صدد است تماشاخانه‌ای به نام زنده‌یاد آقای اکبر رادی در رشت بنا کند، البته به کمک سازمان‌های حکومتی، از جمله اداره ارشاد و فرهنگ اسلامی رشت... خودم را از تک و تو نینداختم و باز موضوع استعداد و ظرفیت فراوان او را در زمینه هنر طراحی صحنه، پیش کشیدم و پیشنهادها و راهنمایی‌ام را تکرار کردم که او باید چنین و چنان کند، برای ادامه تحصیل در این رشته در کانادا، استرالیا... یا اروپا، چنین و چنان کند. و باید همه تکاپوها را برای شکوفا شدن و رسیدن به جایگاه یک استاد فریخته، شرافتمند، آموزشگر و پژوهشگر و البته آفرینشگر، بسیج و هم‌کانون سازد. باید برای زندگی فرهنگی، هنری و ملی‌اش برنامه‌ریزی کند. باید در دانشگاه‌های ایران، دوره‌های کارشناسی ارشد تئاتر با گرایش طراحی صحنه، در مقطع کارشناسی ارشد و در پی آن، مقطع دکتری راه‌اندازی شود. و او در جهت اجرای این آرمان و آماج باید نقشی کلان و کانونی داشته باشد. چون که خداوند به او استعداد چشمگیری داده است. با این همه هر دوی ما - هر چند با شفقت و احترام بسیار - با مکنها و سکوت‌های معنادار، و نگاه‌هایی کم و بیش ناباورانه به هم نگاه می‌کردیم؛ من کمتر و او بیشتر!

به او می‌گفتم من برای رسیدن او به این خواسته‌ها به اندازه توان خود، یابوری خواهم کرد. چند بله و حتماً به من گفت و خداحافظی می‌کرد!... اجازه می‌خواهم باز یادآوری کنم هنگامی که آقای سید حجت علی‌خانی از من خواستند که به مناسبت این مرگ نابهنگام و تأمل‌برانگیز چند دقیقه صحبت کنم و آقای امیرحسین حریری به نمایندگی از برگزار کنندگان، موضوع را پی‌گیری کردند، خاطر نشان کردم که شایسته و بایسته است که این سوگ یاد دانشگاهی باشد؛ و طوری برگزار شود که از آن عبرت و بهره‌ای گرفته شود - به صورت‌ها و از جنبه‌های گوناگون.

پیشنهاد مشخص من این است آماج‌ها و

آرمان‌هایی را پی‌گیری کنیم که اگر «رامین سلیمان پور در میان ما بود، او نیز، در رسیدن به آن‌ها، شورمندانه به ما می‌پیوست. و آن همانا اعتلا و رفعت صحنه‌آرایی در تئاتر ایران است. تئاتر ایران به راستی نیازمند چنین نقدی است. ارزشمندی و کارآمدی صحنه‌آرایی در هنر تئاتر آشکار است و همه به آن باور دارند. زیباشناسی هنر تئاتر به کلاسی و گسترده‌گی در گروهی صحنه‌هایی است شاعرانه، روایتگر که سرانجام به موسیقی ناب جادویی می‌رسند. و این همان موسیقی است که به گوش جان و چشم روح تماشاگر تأثیر می‌کند و اندیشه و خیال او را بارور و شکوفا می‌سازد. من هنر تئاتر را چراغ - آینه‌ای می‌انگارم که به فرد و جامعه روشنایی، و هستی را بازتاب می‌دهد. و صحنه‌آرایی در این آماج و آرمان، رسانه‌ای هستی‌ساز است.

و باز من به دریغ می‌گویم و افسوس می‌خورم که هنر صحنه‌آرایی، در تئاتر ایران چنان که باید و شاید نیست، و از آنجایی که من پیوسته در بلندی‌های باید - شاید - بودگیها می‌پلکم و در گستره‌های آرمانی پرسه می‌زنم، چشم به راه و گوش به زنگ آن گونه از هنر طراحی صحنه‌ام که درخور و زینده هنر نمایش - نمایشگان - ایران است. پیشنهاد می‌کنم: در سوگ یک هنرمند ناتمام طراحی صحنه، به فکر تمام کردن وظیفه‌مان در جهت اعتلاء و رفعت هنر طراحی صحنه در هنر نمایش ایران باشیم. و نخستین گام در این جهت بر پا ساختن همایشی است که در جریان آن، چندانچون این هنر در ایران و جهان بررسی و نقد گردد.

بباید از بررسی و نقد وضع موجود آغاز کنیم و به طرح و صورت‌بندی وضع مطلوب برسیم. فکرهايمان را روی هم بگذاریم که گفته‌اند عقل‌ها را عقل‌ها یاری دهد، و وضع و حال موجود طراحی صحنه در نمایشگان ایران را به درستی بشناسیم، و در پی این بررسی‌ها، پژوهش‌ها و نقدها، برای ارجمندی و ولایی هنر طراحی صحنه کار - کوشش‌هایی نهادینه و ستادینه انجام دهیم. مگر انسان چیزی جز کوشش است؟!...

بباید نقطه کور را به نقطه اوج تبدیل کنیم، نقطه کورمرگ یک طراحی صحنه ناتمام را به نقطه اوج هنر طراحی صحنه در تئاتر ایران. من سخنرانی‌ام را در این محفل چراغ‌ورم‌ای پیشکش به یک سوگواری نامیده‌ام. و از درنگ و شکیبایی شما حاضران سپاسگزاری می‌کنم.

تالار مولوی دانشگاه تهران